

در ناحیه ۷ اجرا شد

طرح‌های مختلف ترافیکی

طرح‌های مختلف ترافیکی در محله‌های ناحیه ۷ اجرا شد. به گزارش خبرنگار همشهری محله، شهردار ناحیه ۷ با اعلام این خبر گفت: «طرح‌های مختلف ترافیکی و عمرانی در ناحیه ۷ اجرا شده که از جمله این فعالیت‌ها می‌توان به نصب ۱۳ استوانه ایمنی در خیابان خوردین، تقاطع هرمان،

نصب تابلو برای هدایت بهینه وسایل نقلیه در بلوار دریا اشاره کرد.» «۹۹۶ رحیمی» درباره فعالیت‌های حوزه دیگر شهرداری این ناحیه گفت: «با هدف کاهش ترافیک در محدوده بزرگراه یادگار امام (ره)، تعدادی بشکه ترافیکی برای هدایت وسایل نقلیه در این بزرگراه تقاطع ایوانک نصب شد.»

«محمد رضا منادی»، جانباز شیمیایی ۷۰ درصد، از زندگی با گاز خردل و سرفه و تاؤل می گوید

خدا خواست مرا ذره ذره شهید کند

عطیه اکبری

روز مبارزه با سلاح‌های شیمیایی فرصت خوبی بود تا سراغ جانبازان شیمیایی برویم و مروری کوتاه بر زندگی پر از درد و رنجشان داشته باشیم. دردهایی که دیدنی نیستند و آنها را نمی‌توان به چشم دید. محمد رضا منادی یکی از همین قربانیان استفاده از سلاح‌های شیمیایی است که سال‌هاست به خاطر استنشام گاز خردل و مواد شیمیایی مثل آن عذاب می‌کشد. حرف‌های او شنیدنی است.

آغاز راه

۱۶ سال بیشتر نداشت که بعد از شکسته شدن حصر آبادان مثل خیلی از نوجوانان دیگر خودش را به جبهه‌های جنگ رساند و در پدافند هوایی شهر آبادان مشغول به کار شد. از آن زمان به بعد رفت و آمد به جبهه برایش مثل یک عادت شد.

«محمد رضا منادی» می‌گوید: «گاهی فکر می‌کنم که جبهه رفتن برای من حکم رفتن به مدرسه یا دانشگاه را داشت و از ۱۶ سالگی به بعد تا پایان جنگ بیشتر زمان را در جبهه می‌گذراندم. انتخاب خودم را کرده بودم. می‌دانستم راهی را پیش رو گرفته‌ام که ممکن است در هر رفتی از خانه دیگر برگشتی در کار نباشد. خانواده ام هم نتوانستند یا نخواستند که مانع شوند. بعد از حضور در پدافند هوایی آبادان یکی دو سالی را همراه جهاد سازندگی در پاسداری از مرزهای غربی فعالیت کردم و سال ۶۴ همراه لشکر سیدالشهدا (ع) دوباره به جنوب آمدم و چند ماهی مشغول آموزش‌های غواصی و جنگ‌های آبی و خاکی شدم تا اینکه عملیات‌های تأثیرگذار در تاریخ جنگ و سرنوشت من آغاز شد.»

وقتی که شیمیایی شدم

در تمام مدت سال‌های ۶۰ تا ۶۷ در عملیات‌های مختلف حضور داشتم. اولین بار در اوایل سال ۶۵ در جزیره مجنون مجروح شد و موج انفجار او را گرفت. منادی می‌گوید: «موج انفجار به اندازه‌ای شدید بود که دیگر نتوانستم در جنوب بمانم و برای درمان من را به تهران منتقل کردند، اما نتوانستم در تهران بمانم. آرام و قرار نداشتم. با اینکه هنوز طول درمانم تمام نشده بود به جنوب برگشتم و در عملیات کربلای ۴ شرکت کردم. در این عملیات برای نخستین بار شیمیایی شدم اما باز هم ادامه دادم. فقط چند روز در تهران ماندم و دوباره برگشتم. اوضاع طوری نبود که بتوانم بی‌خیال همه چیز در خانه بمانم. این بار نوبت به شرکت در عملیات کربلای ۵ و عملیات بیت‌المقدس بود. در عملیات کربلای ۵ شاهد شهید شدن بسیاری از دوستان و هم‌زمانم بودم اما خودم صدمه‌ای ندیدم. اوضاع همین‌طور پیش رفت تا نوبت به عملیات بیت‌المقدس رسید و من به همراه چند نفر دیگر قبل از آغاز عملیات برای انجام یکسری از کارهای مقدماتی به حلبچه رفتیم. در حلبچه و این عملیات هم یک بار دیگر شیمیایی شدم، اما این دفعه با دفعه قبل فرق داشت و

به قول قدیمی‌ها حسابی درب و داغون شدم.»

ماسکم را به یک مجروح دادم

شاید همه ما در فیلم‌های دفاع مقدس صحنه‌ای را که بعد از انداختن بمب شیمیایی بر سر رزمندگان ایرانی در جبهه‌های جنگ، رزمنده‌ای ماسک خودش را در می‌آورد و به رزمنده دیگر می‌دهد دیده‌ایم و خیلی راحت از کنار آن گذشته‌ایم. بی‌خبر از آنکه همه این صحنه‌ها با

الهام از واقعیت‌ها ساخته شده‌اند. اولین سؤالی که بعد از شنیدن داستان شیمیایی شدن آقای منادی به ذهنم رسید و از او پرسیدم این بود که مگر ماسک نداشتید. منادی ابتدا از جواب دادن طفره می‌رفت. اما شاید خاصیت ما خبرنگارها همین است که می‌توانیم از زیر زبان مصاحبه‌شونده‌هایمان حرف‌های ناگفته را بیرون بکشیم. داستان، داستان گذشت و فداکاری است. منادی می‌گوید: «ماسک زدن برای مدت کوتاهی است و نمی‌توانی در عملیاتی که می‌دانی از مواد شیمیایی استفاده شده است دو شبانه‌روز در محل عملیات ماسک

به‌صورت داشته باشی و بالاخره مجبوری آن را به بهانه‌های مختلف مثل صحبت کردن یا غذا

خوردن در بیابانی. برای همین هم بود که من خیلی در عملیات کربلای ۴ و بیت‌المقدس در قید و بند ماسک زدن نبودم. در کربلای ۴ یکی از بچه‌های کم سن و سال ماسکش را گم کرده بود و من نمی‌توانستم ببینم که او با سن کمش شیمیایی شود، ماسکم را در آوردم و به او دادم. در عملیات بیت‌المقدس هم وقتی یکی از بچه‌های مجروح را به بهداری منتقل می‌کردم متوجه اصابت بمب شیمیایی شدم. آن رزمنده خونریزی بسیاری کرده بود و اگر ماسک به‌صورتش نمی‌زدم قبل از رسیدن به بهداری شهید می‌شد. به خاطر همین به چفیه‌ای دور دهانم بستند و ماسک را به‌صورتش زدم و زخمش را

هم پوشاندم.» اما منادی

خیلی روی این موضوع

تأکید نمی‌کند و ادامه

می‌دهد: «درست

